



فرزانه کارگرزاده

در گستران خانه تن
با سال های وجب به وجب
تا چند آجر بچینم؟
که با هر قدمی
عمر جهانی بوده ام
که پا به پام نمی رسد
با تعفن بودن
زنده
به کرم می پوسانی ام
فردایی را
که به سگ مشغولم
استخوان پهن کند مرگ
به دیروزهای خوردنم
با صدات
جنبیده در جمجمه
حق از سکوت می زنی
و با حقه هیچ نگریم
از خالی قدحی
به گودال چشم

چگونه تکرار می کنی
در تازگی
خود را
در تن تیک تاک ساعتی
با نوازش مشدّد عقربه های شور
تا ورود کنیم
به وردخوانی آتشی
که هوش مدھوش ما را
در تکرار می خواهد
حالا زمان ماست
به خواب آهنگ سال ها
و زمان ماییم
که چنین
دست در دست هم
به گرد تانبه
می گردیم.



داود مالکی

تکلیف ما با سایه ها چه بود
با انگشت هایی که شکل اسلحه شد
داشتیم بازی مان را می کردیم
که انگشتت را جفت کردی
کشتی های کاغذی به خشکی هجوم آوردند
منور ها به تاریکی تجاوز کردند
و هیچ جای امنی برای چشم گذاشتن من نماند
گفته بودی تا ده بشمار
بعد هر کجا که خواستی بیدایم کن
اعداد تمام شده است لعنتی
غرش هواپیما تمام شده است لعنتی
تو رفته بودی آن عروسک را
از سیم های خاردار برداری
تو رفته ای
و من انگشت هایم را
روزی هزار بار می شمارم



واحه آرمن

تاروزی که بود
دست هایش بوی گل سرخ می داد
از روزی که رفت
گل های سرخ
بوی دست های او را می دهند

بر کاغذ آبی
مشتی دانه می پاشم
دانه برای کیوتران
و آبی
برای عقاب ها

فرقی ندارد
چه کسی از تو عکس می گیرد
چه کسی از من
یک دوست
پایک غریبه
تو در همه عکس ها
به چشم های من نگاه می کنی
من به چشم های تو

ابرها را در سطر اول
به باد می دمم
و آفتاب را
برای تابیدن در شعر دیگری
کنار می گذارم.
برای نوشتن شعری ناب
در وصف رنگین کمان
چیزی لازم نیست
جز تکه ای کاغذ و سیاهی
چشم های زنی
که نمی ترسد از تنها ماندن و
پیر شدن در شعر



علی اکبر رشیدی

با اعتماد به نفس کامل
خمیازه می کشم
پشت ماسک
ویروسی به جان جهانم افتاده
از خط خطی مشق های دبستان به این سو
تنها دوبار بیمار شدم
یکبار بیماری ام مُسری بود
من بودم و تو
بار دوم
فقط من بودم و خودم
ویروس افتاده بود به جان جهانم
خودم را لال کرده بودم
که هیچکس بی نبرد
کسی اجازه لیخند نداشت
و خنده ها از گوشه چشم بیرون می زد
حال در این میان سالی آرام
دلم برای جهان تنگ شده است
برای جهان پا تو به خودم می پیچم
و پیچ هر رادیو را که می چرخانم
گوینده با اطمینان هشدار می دهد
منتظر هیچ دارویی نباشید.

به دنبال سیل می گردم
به دنبال زلزله
دنبال طوفان
دنبال آتش و گلوله
خستگی هایم درد می کند
می خواهم خواب های ندیده ام را پتویچ
کنم
از این همه من، خالی شوم
از این همه منها، آزاد
پلک هایم درد می کند
هزار سال پیش از میلاد
این دست ها از آن برده ای سنگ بر دوش
بود
هزار سال بعد شانه هایم درد داشت
مثل پلک هایم/چشم که باز کردم
موجودی اساطیری بودم
بال هایم را اگروگان گرفته بودند
و روی پنجه هایم یادگاری نوشته بودند
غمگین در عکس های زیادی افتاده بودم
لا به لای خنده ها
زلزله تکانه نمی دهد
سیل سیراب نمی کند
طوفان به گرد پام نمی رسد
و آتش/همین آتش
تعبیر تمام خواب های ندیده من است.



فرعونی غرق در زیبایی

مروری بردفتر شعر «بر پوستم کبریت بکش ابراهیم»

ارمان بهداروند
شاعر

شعرهای شکرریز آن قدر متنغذ هست که شاعر را از اشارات مستقیم و ملال آور نجات دهد. اگر درست به خاطر بیاورم رؤیایی در دفتر «هفتاد سنگ قبر» این چنین این ضرورت ادبی را یادآور می شود: مادر که می میرد/ دیگر نمی میرد. منصف اگر باشیم در دفتر شعر بر پوستم کبریت بکش، ابراهیم نمونه های موفق از این دست بسیار است اما بی وسواسی علیرضا بسیاری از آنها را به قربانگاه برده است: بیابان/ دریا را/ تشنه رها کرده بود
به پزشکان بگویند/ از این پس می توانید/ در سینه سنگ بکارید
من تنها فرعونی هستم/ که در زیبایی تو غرق شد
من اما/ فقط گاهی تا تابد گریه می کنم
به هر شکل، شکرریز در این دفتر بیشتر از هر وقت دیگری متوجه است که شعر در سویه شاعرانگی زبان خلق می شود و این شاعرانگی وقتی به جاودانگی منتهی می شود که از وجه خودکار زبان فراتر برویم.
نکته دیگری که مایلیم با مخاطبان این دفتر در میان بگذارم؛ خصیصه «مدیریت متن» است. لحن عاطفی، وفور واژگانی، خلق فرامتن ها و تلفیق پس زمینه های اعتقادی با معاصرت های موجود از نشانگان موفقیت شکرریز محسوب می شوند. آن چه



که این مزیت را به ناگزیر مجال انعکاس نمی دهد، واقع نگاری هایی است که به نظر من صرفاً برای ابلاغ پیام در متن وارد می شوند و منحصر به اقتضای مستندنویسی تاریخی در متن به نمایش درآمده اند. شاعر ما کوشیده است تمامی اشیا و عناصر شعری را برای بیان ایدئولوژی عیان و اعتقاد بارز خود خرج کند اما بسیار وقت ها میان آنچه اندیشیده است و آنچه هویت اشیا و روابط پدیده ها نام دارد، تطبیقی حاصل نمی شود و پاره هایی از شعر تبدیل به شبه شعرهایی شده اند که قاعدتاً روی دست شعر باقی می مانند: اما مگر عابر بانک ها/ دستمال سفید صلح اند/ بر دهان کشیده روز
هر کجای شهر/ پرچم سبزت را بالا ببری/ برج ها خجالت می کشند
این تابلوی ایست نگهدار/ از سرعت گریه نمی کاهد/ عکس سلفی با اشک بردار/ برای کلاهبرداری که از اشک دیگران/ برداشته/ گران می فروشد...

مجموعه شعر «بر پوستم کبریت بکش، ابراهیم»، توسط انتشارات مهر و دل منتشر شده و در برگیرنده ۶۵ شعر آزاد می باشد. این مجموعه شعر، هشتمین کتاب علیرضا شکرریز است که با این مجموعه سپید عاشورایی، سومین کتاب شعر آیینی این شاعر نیز محسوب می شود. از مجموعه های دیگر علیرضا شکرریز می توان به کتاب های «لعنتی ها برایم دعا کنید»، «یک پیاله پنجه عباس»، «بنویس با قلب کوچک من»، «این خودکار دارد قرمز می نویسد»، «آواز سال های نوری» و «با پوستی از آفریقا» اشاره کرد.